

خود را بدست موج سپردیم چون حباب تا کرد باد حادثه با ما چها کند
 ای طرفه هر که طالب فضل خدا بود
 باید نگاه لطف بخلق خدا کند
 (طرفه)

« اسمعیل صبیری پاشا »

❦ بقیه از شماره قبل ❦

این شاعر بزرگ ما فرزند پدر ظرافت و مادر حسن و جمال
 بود و بهمین سبب انکار داشت از اینکه در زمرة شعرا
 محسوب شود زیرا با محنت و گرفتاری هائی که شعرای زمان
 بان مبتلا بودند او با لاتر از آن بود که در صف
 آنان جای گیر شود .

صبیری در اواخر عمر اهتمام داشت که اشعار خود را محو
 و نابود کند و اگر اشعارش تمام آنوقت در دستش بود اثری از آنها باقی
 نمی گذاشت در زمان سابق هم بواسطه اهمال در ضبط شعر
 اشعار بسیار از او محو و نابود شده است .

من میدانم که صبیری اشعار خود را بدون نیساخت و هر
 چه می گفت فراموش میکرد . در قدیم هم بزرگان علما را
 می بینم که پس از وصول بانتهای تحقیق تمام دوره عمر و زندگی
 خود را دوره کودکی و بدایت فهمیده و یکسره کارهای خود را

باطل شناخته کتب و مولفات خود را می شستند یا میسوختند .
ولی این طبیعت در هیچ شاعری در زمان کتابت و عصر تدوین
جز (صبری) دیده نشده است و هر چند بعضی از آنان
بواسطه غرور احترام داشتند که از زمره شعرا محسوب شوند
ولی باین حال از جمع کردن اشعار خود کوتاهی نمی کرده اند .

مثل شریف رضی که میگوید :

مالك ترضي ان تعد شاعرا بعداً لها من عدد الفضائل

و در مدح بدش میگوید :

اني لارضي ان اريك ممدحا و علاك لاترضي باني شاعر
ابوطالب مامونی و دیگران هم مثل شریف دعوی کرده اند ولی
انچه در دل نداشته بزبان گفته اند .

باری بواسطه افراط صبری در ظرافت و جمال شعر و استوار
بودن شعر او بر این دو پایه اشعار او بسیار کم است و همین
کمی بر قیمت شعر او افزوده و قطعات اشعار او چیز طرفه
شکفت آوری را میاند که انسان نه از قلت بلکه از وجود او تعجب
میکند .

همین سبب از رنج و تعب بسیار کوئی ازاد بود و نمی گفت

جز انچه را طبع و ذوق باو تقدیم میکرد و قلیل او بسر حد
کثرت و اشتها میرسید و هر بیت او مثل دلیل قاطع در بی
کلامهای طویل و جدل های عریض در همه جا استعمال میگشت .

« در این موضوع نظامی فرماید :

کم کوی و کزیده کوی چون در
تا ز اندک تو جهان شود بر
آب از چه همه ز لال خیزد
از خوردن بر ملال خیزد
لاف از سخن چو در توان کرد
آن خشت بود که بر توان زد
(مترجم)

پس مقل را بکم کوئی عیب توان کرد در صورتی که خوبی
سخن بسیار باشد بلکه همین کم گفتن بیشتر او را در قلوب جای
میدهد در صورتیکه خوبی شعر او مردم را بطلب زیادت
بر اندکیزد .

از شعرای جاهلیت کسانی که در زمانه پیش از اسلام در مکه و مدینه و کوفه و بصره
و آیند اشخاص ذیلند : *رتال جامع علوم انسانی*

طرفه ابن العبد ، عبید ابن ابرص ، علقمه الفحل ،
عدی ابن زید ، سلامت ابن جندل ، حصیثا ابن الحمام ،
متلمس ، حارث ابن حلزله ، ابن کلثوم ،

و جمعی دیگر که اسامی آنان را در جزء سوم (اداب العرب)
ضبط کرده ام باری از این جماعت بعضی نیک قصیده در شعر معروف شده اند
مثل طرفه و بعضی با سه قصیده معروفند مثل علقمه یا بچهار

تجیده مانند عدی ابن زید . بعضی هم به پاره ادبیات متفرقه معروفند و آنچه را غیر اهل تحقیق به آنان نسبت میدهند اعتباری ندارد زیرا بر شعرای جاهلیت اشعار زیادی که از آنان نبوده حمل شده است .

گاهی شاعر را به يك بيت مي شناسند زیرا عرب شاعری را درازی و کوتاهی سخن نمیداند بلکه شعر را از مقدار حرکت قلب که میزان طبیعی او است قیاس میگیرد .

از این سبب این بیت نابغه را .
ولست بمستبق احسا لاتلمه علی شعث ای الرجال المهذب
در کلام عرب بی نظیر دانسته اند .

ادبای عرب يك بيت را (بیتیم) و دو بیت یا سه بیت را (تئفه) و تپده بیت را قطع و تاسکر به بیست بیت رسید

قصیده مینامند . *رتال جامع علوم انسانی*

بعضی از شعرا تعدد دارند که اشعار خوب آنها از قطع دو بیتی و سه بیتی تجاوز نکند . مثل شاعر ما صبوری پاشا و هم از این دسته است عقیل ابن علفه که قطعات هجاییه را کوچک ساخته و میگفت قلاده تا اندازه که کردن را احاطه کند کافی است . و نیز ابوانهوس از این جماعت است و دلیل چنین می آورده که من مثل نادر و شعر سائر را بیش از يك بيت ندیده ام . و هر از اینان یکی (جاز) است گویند در موقعی که شعر میخواند

و از دو بیت تجاوز نمی‌کرد یکی بد او گفت : هیچگاه از يك بيت
و دو بیت تجاوز نمی‌کني . گفت : براي انکه با دودست شاهد معنی را
در اغوش کشیده باشم .

و هم ابن لنک مصری و ابن فارس و منصور فقیه که
در حق او گفته اند : (اگر سنان دو بیته در دست بگیرد
خواهد کشت) از طایفه مقلین هستند .

ولی صبری با همه خوبی و تخصص قطعه سرانی اگر قصیده هم می‌ساخت بخوبی
می‌ساخت مثل اساتید فن قصیده از قبیل عباس ابن احنف و غیر او
یکی از اسباب کم کونی صبری که بمن اعلام کرده
این است . که مسلک و طریقه او در اکثر منظومات ایجاد
مضامین بکر و تضمین حکمت و ضرب المثل و تدوین سوانح عارضه
است و مدتها هم پیش از ساختن معارضه و مطالعه مشغول است
صبری در مسلک خود اصناف و معدلت را از دست نمی‌دهد و
هرگز مضامین دیگران را انتقال نمی‌کند و هرگاه معنی یا مثالی را
اقتباس کند ما خذ و اصل را نشان میدهد .

روزی مرا گفت که (بستانی) از شعرای فارسی حکمتی

در نظم خود معقود داشته است و می‌گوید :

قضیت الهی با العذاب فیآری بای مکان با العذاب تسدین
و لیس عذاب حیثا انت کائن وای مکان لست فیہ تکون

این معنی را از حکیم خیام گرفته اند که می‌فرماید :

گفتی که تو را عذاب خواهد فرمود

من در عجبم که در کجا خواهد بود

انجا که توئی عذاب بود انجا

و انجا که تر نیستی کجا خواهد بود

(مترجم)

و انکاه صبری گفت من هم از همین معنی گرفته و میگویم .

یارب این تری تمام جهنم للظالمین غداً وللا شرار

لم یبق عفوک فی السوات العلی والارض شبرا خالیا للنار

یارب اهلنی لفضلک واکفنی شطط العقول و فتنه الافکار

ومرا لوجودیشف عنک لکی اری غضب اللطیف ورحمة الخبار

یا عالم الاسرار حسبی محنتاً علمی بانک عالم الاسرار

فرق بین بسطانی و صبری این است که بسطانی پیروی از تصوف

و طریقت کرده مثل ابن عربی و ششتری ولی صبری با مناسبات

و ملایمات الوهیت اشعار خود را امیخته صبری گاهی از ماخذ های

باریک اخذ معنی میکند چنانچه جزاهل فن کسی نمیتواند پی برد

مثل این شعر :

اذا ما صدیق عفتی بعداوة و فوقت یوما فی مقاتله سهمی

تعرض طیف الود بینی وینه فکسر سهمی فاستتیت ولم ارم

این معنی ناظر است بشعر حارث ابن و غله که میگوید

قومی هم قتلوا امیم اخي فاذا رمیت اصابتی سهمی

ولی عین آن مضمون نیست زیرا اساس معین این مصرع است
 « تعرض طیف الود بینی و بینه » و این مصرع از عباس ابن احنف
 گرفته شده که میگوید

و ادا ما مددت طرفی الی غیره — رک مثک دونه فارا کا
 بنکر تا چگونه در استزاع معنی از آن محل و بکار بردن در
 موضوع دیگری تازه کی و شکفتی بکار برده و چنان با
 لطافت ادا کرده که کوئی خود مخترع معنی است .

از اشعار سائره صبری یکی این قطعه است که در
 معاقه و هم اغوشی دو دوست میگوید :

ولما التقینا قرب الشوق جهده شجین فاضالوۃ و عتابا
 کان صدیقا فی خلال صدیقه و مطاق تسرب کائنات العناق و غابا
 این معنی از مبدعات صبری مشهور است ولی اصل آن بکمان
 من از بشار است که میگوید .

و بتنا جمیعا لو تراق زجاجة من الحمر فما بیننا لم تسرب
 ابداع صبری این است که از این شیشه شکسته کوهری قابل زینت
 ساخته است. ولی من این مصرع را (کان صدیقا) خوب نمیدانم
 زیرا این مسئله مربوط به معاقه دوستان نیست اگر چه دوست از
 سفر آخرت باز آید و اگر یکی در دیگری غایب شد دیگری باو
 آبتن خواهد بود

ولی من این معنی را از صبری گرفته ام و اگر او نبود
راهی بان نداشتم .

وما التقینا ضمنا لـحـب ضمة
و شد الهوی صدر بصدر کانما
بها کل مافی مهجتینا من الحب
یرید الهوی اتقا ذلـب الی القلب



بهترین اشعاری که از صبری یافت میشود در غزل و نسیب و وصف
و حکمت است و همین چیزها عنصر قلب و ذوق اویند و تصرفات
قویه او در همین جاها است و شاید از این مقامات اکر تجاوز
کند چیزی در او کم شود یا ضعیفی در سخن او بدید آید . زیرا
او شاعر صنعت نیست و از این کراحت دارد . و کمتر کسی
میتواند با صبری در این موضوعات برابری کند .

کاه میشود که یک معنی و مقامی در حق دو نفر قسمت و
تقدیر میشود بنوعیکه اگر یکی نباشد دیگری هم نخواهد بود
و من میدانم که صبری بود شوقی بمقام بنوغ و ظهور نمیرسید
و شوقی همواره اشعار خود را بنظر صبری میرسانید . چنانکه
جانشین (بارودی) حافظ بك ابراهیم هم چنین میکرده . و شوقی
این بیت سائر را از صبری استرفاد کرده :

صونی حمالک عنا اتنا بشر من التراب وهذا الحسن روحانی

مضمون این بیت که چهار صبری است ولی استرفاد غیر از

اتحال است و در ردیف سرقت و غضب و غارت محسوب نیست .

چنانچه نابغه از زهیر استرفاد کرده و پسر خود را با استرفاد

کرده و او هم بجا آورده است و نظر این حکایت مشهوره از دیگران هم معروف است .

در قلمرو مملکت مصر از حیث ذوق بیان و تمیز و شناختن مقام و محل الفاظ و دلالات کوناگون آنها بهتر از بارودی و صبری و ابراهیم المویلجی و شیخ محمد عبده رحمهم الله کسی نبوده است . ولی بارودی بسلیقه و صبری بعاطفه و مویلجی بظرافت بکار خود میپردازند و شیخ بواسطه بصیرت تام دارایی چنین قدرتی شده . صبری آنچه دارد از مدرسه تنها تحصیل نکرده بلکه بیشتر از راه حس بدست آورده و بهمین سبب بختری را بر شعرای دیگر ترجیح میداد و خودش بدون نزاع بختری مصر بود چنانچه ابن زیدون را بختری را مغرب لقب دادند ، در اشعار این مرد پاره الفاظ یافت میشود که کوئی شعری است در شعرو قلب انسان بطرف او معطوف میکرد چنانکه کوئی معشوقه خاصه قلب همین است و نیسب اشعار او ممتاز است باینکه کوئی از شدت طهارت و عفت تابشی است از انوار ملاء و افتاب و صبری در نزد من شعر نیسب را بهتر از عباس ابن احنف گفته است با اینکه عباس در تمام عمر از اینگونه شعر تجاوز نکرد . واکر عصر صبری عصر شعر و ادب صحیح بود تمام شعرای نیسب کو را بیخانه نشین میساخت یعنی از زمان ابن ربیعہ تمام طبقه عشاق عرب و پیشوایان طبقه اشفته کان و مجانبین را تا آخر قرن هفتم تحت الشعاع قرار میداد

از غزلهاي بدیعه صبری این است .

یا من اقام فوادی اذ تمککم
تفدیک اعین قوم حولک از دحمت
عطشی الی نهلة من وجهک الحسن
جردت کل ملیح من ملاحظته
لم تق الله فی ظبی ولا غصن
یکی هم این است .

اقصر فوادی فالذکری بنافعة
سلا الفواد الذی شاطرته زما
ولا بشافعة فی رد ماکانا
خفق الصبابة فاخفق وحدک الانا
خدا بداد دلی برسد که معنی این بیت را می فهمد زیرا اگر
استعداد این نحو جنون را اندکی دارا باشد فوراً دیوانه خواهد شد .
واز قلاده هائی که صبری بگوهر آرزو آورده است یکی این است .
یا آسی الحی هل فتشت فی کیدی وهل تبینت داء فی زواياها
اواه من حرق اودت بمعظمها ولم تزل تمشی فی بقا یاها
یا شوق رقبا باضلاع عصفت بها فالقلب یخفق ذعرا فی حنایاها
و هم او را قصیده است معروف به (تمثال جمال) و برای
انکه بفرانسه ترجمه شود منظوم داشته و از آیات عالیه ان آیات
ذیل است :

و ابسمی من کان هذا ثغرة
یملأ الدنيا ابتساما وازد ها
لا تخافی شیططا من آنفس
تعثر الصبوة فیها بالحیا
راضت النخوة من اخلاقنا
و ارتضی آدا بنا حسن الولا
فلوا مدت اماننا الی
ملك ما کبره ناله الی

شعراء از اول زمان شعر و ادب در این مضمون (لا تخاف شططا) ابیات بسیار سروده اند ولی هیچیک از ان ابیات مثل این بیت صبری که آخرین آنها است موافقت و مناسبت با مضمون نداشته است . اگر چه بعضی از آنان بمنتهای بلاغت رسیده اند مانند (ابن نباتة السعدی) و (سری الرفاء) و دیگران نیز از بدیع ترین اشعار صبری قطعه ایست که در وصف دوات سروده و شخص ان در مدح حضرت رسول م است . و چنین حسن تخصصی در تمام اشعار عرب از حیث ابداع و اختراع وجود ندارد و در ان قطعه چنین میگوید :

اکرمی العلم و انتحی خادیمه
 و ابذلی الصادق و المطهر من غانی و طالع السرائر المرشدینا
 و اذا الظلم و الظلام استعانتنا و انما نلوم الناس ان یومئسوا
 و استمدوا من الشرور مدادا
 فاجعلیه من قسمة الظالمینا
 و اقدف النقطه التي بات فیها
 غضب القاهر المذل کمینا
 لیراع امرء اذا خط سطرنا
 و اذا کان فیک نقطه سوء
 کونت من خبائه تکوینا
 فاجعلیهما قسط الذین استباحوا
 فی السياسات حرمة الاضعفینا
 و اذا خفت ان یکون من الصخر
 ر جلا مید ترجم السا معینا
 فابخلی با المداد بخلا و ان اء
 طیت فیہ المثنین ثم المثنینا
 یسفر الداء دائما مستعینا

فا منجیه المراد منا و عرفاً واستطیبي معونة المحسنینا
و اذا مهجته إحمائم اسدت تقطعت سرها الزکی المصوننا
فا جعلیها علی المودات و قفأ و هیهارسائل الشیقیننا
فاذالم یکن بقلبك الا ما اعد الا خلاص لالمخلصیننا
فاجعلیه حظی لاکتب منه شرح حالی لسید المرسلیننا

بخدا قسم معنی شعر همین است و در این زمان احدی باین پایه و مایه سخن سرائی نکرده است باری بیش از این از بابت نقل اشعار صبری طول کلام نمی دهیم و اجمالاً میگوئیم شعر صبری الماسی را ماند که در مقابل آفتاب گرفته باشی از هر جهت شعاع میدهد و نور او اختلاف پیدا نمی کند مگر در بعضی رنگها که بر جمال شعر میفزاید. گاه هم مانند بلور از شعاع آفتاب آتش افروزی میکند تا هر چه در اطراف قلب او است بسوزاند و نیست در اطراف قلب او مگر قلوبی که غمگین است برای فقدان او.

(ترجمه از مجله الهلال)

آثار انجمن ادبی ایران

در دیده من نقص و علتی است یا منظره ها را قیصتی است
هر چیز که آید بچشم من بینم که بنا خواه صورتی است
اشیاء همه بر رنگ دیسگرند کیتی بد کر گونه حالتی است
بر حال طبیعی نمائده هیچ یا فوق طبیعت طبیعتی است
هر صورت زیبا که بنگرم گویم که نشان از حقیقتی است